جلسه 219

سه شنبه 24/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به واجب معلق بود. صاحب فصول فرمود در واجب معلق وجوب فعلی است واجب استقبالی، در واجب مشروط هم واجب استقبالی است و هم وجوب استقبالی است.

ایشان فرموده است: فرق است بین اینکه مولا بگوید إذا زالت الشمس فصل، که می شود مشروط، و بین اینکه بگوید صل عند زوال الشمس، که می شود واجب معلق، که الان وجوب هست متعلق وجوب صلاة عند زوال الشمس است.

مرحوم شیخ فرمود: بالوجدان فرقی بین این دو کلام نیست. در هر دو وجوب فعلی است و واجب صلاة عند زوال الشمس است.

ما هم این اشکال مرحوم شیخ را قبول کردیم. چون ما تبعا للشیخ الاعظم واجب مشروط را هم برگرداندیم به واجب معلق. إذا زالت الشمس فصل را ما گفتیم یعنی صل عند زوال الشمس، صل علی تقدیر زوال الشمس.

اما با قطع نظر از این مطلب که واجب مشروط هم به واجب معلق برمی گردد، ببینیم فرمایش صاحب فصول درست است یا درست نیست.

نکته ای عرض کنم: مرحوم آقای صدر فرموده: ما اشکالی که در واجب مشروط به مرحوم شیخ داشتیم در إن جاء زید فأکرمه و امثال آن، این بود که چطور می شود مولا شوق فعلی دارد به اکرام زید علی تقدیر مجیئه، در حالی که هیچ شوق به مجیء زید ندارد. اگر می گوئید بعد از مجیء زید شوق پیدا می شود به اکرام او، حرفی نیست، اما جناب شیخ شما که می گوئید همین الان مولا شوق دارد و شوقش مطلق است، متعلق شوقش اکرام زیدٍ علی تقدیر مجیئه هست. یعنی شوق دارد به یک مقید. شوق به مقید محال است از شوق به قید آن منفک بشود.

مرحوم آقای صدر می گوید ما این اشکال را به مرحوم شیخ در واجب مشروط که کردیم، ولی در واجب معلق این اشکال به صاحب فصول وارد نیست. چرا؟ برای اینکه مرحوم شیخ در جائی این مطلب را می گفت که شرط، شرط الاتصاف بود. مجیء زید شرط اتصاف اکرام زید بود به ملاک. یا مثال روشنتر: إذا مرضت فاشرب دواءا، تحقق مرض شرط اتصاف شرب دواء است به ملاک. آنجا بود که ما می گفتیم شرط الاتصاف اصلا محبوب نیست بلکه چه بسا مبغوض هست. مثل همین إن مرضت فاشرب دواءا تحقق مرض مبغوض است. اگر مولا شوق فعلی دارد به شرب دواء عقیب المرض، شوق فعلی به مقید دارد، محال است منفک بشود از شوق به تحقق مرض، در حالی که خلاف وجدان است که در این مثال شوق به تحقق مرض پیدا کند.

اما در واجب معلق آن قید استقبالی که صاحب فصول می گوید که قید واجب است، او شرط الاستیفاء للملاک است. یعنی مولا که می گوید صم فی النهار، از شب شوق دارد به اینکه مکلف صوم فی النهار را ایجاد کند. واقعا مولا شوق دارد که نهار هم موجود بشود. حالا قید در صم فی النهار غیر اختیاری است. حتی اگر جائی قید اختیاری بود، از الان بر او واجب است اکرام زید علی تقدیر مجیئه اگر واجب معلق باشد یعنی مجیء زید شرط استیفاء ملاک است. یعنی مولا دوست دارد اکرام زید را عقیب مجیئه. و لذا اگر زید نیاید مولا ناراحت می شود، سؤال می کند می گوید زید آمد؟ می گویند نه. می گوید افسوس، چقدر دوست داشتم که در مقابل خوبی های زید از او تشکر کنم. تشکر از او به این بود که علی تقدیر مجیئه او را اکرام کنید. من شوق داشتم به اکرام او علی تقدیر مجیئه به نحوی که مستتبع شوق به مجیء او هم بود. می گویند مولا! خب چرا امر نکردی به اینکه کاری بکنیم که زید بیاید؟ چرا نفرمودی تلفن بزنیم به زید که زید بیاید؟ مولا می گوید مصلحت نبود که شما امر بشوید به اینکه زید را کاری کنید که بیاید. مصلحت در این بود که زید اتفاقا بیاید، یعنی مجیء زید توسط امر مولا صورت نگیرد. مجیء اتفاقی زید دخیل بود در مصلحت. اما به هر حال مجیء زید شرط استیفاء هست در واجب معلق. علامت شرط الاستیفاء این است که اگر این شرط حاصل نشود ملاک از مولا فوت می شود. این مولا می گوید افسوس که زید نیامد. مصلحت اکرام زید علی تقدیر مجیئه از من فوت شد. من می خواستم از او تشکری بکنم در مقابل خوبی هایش. اینجا که مشکلی ندارد. شوق فعلی به مقید هست در عین حال قیدش به نحوی اخذ شده است که وجود اتفاقی قید در متعلق اخذ شده است. امر به این قید نمی کند. اما اشکالی که به مرحوم شیخ در واجب مشروط کردیم اینجا پیش نمی آید. چرا؟ برای اینکه در واجب مشروط مثل إن مرضت فاشرب دواءا گفتیم مولا چگونه شوق دارد به شرب دواء و به مقید بدون اینکه شوق به قید آن داشته باشد. آنجا بخاطر این بود که چون مرض شرط الاتصاف بالملاک بود لذا به مرحوم شیخ ایراد کردیم. اما در واجب معلق مرحوم صاحب فصول فرضش جائی است که آن معلق علیه و قید استقبالی شرط الاستیفاء است نه شرط الاتصاف. شرط الاستیفاء که بود شوق به او مشکلی ندارد. ولو ممکن است مولا امر نکند به تحصیل او، ولکن شوق به آن دارد. مولا می گوید الان شوق دارم، شوق فعلی هم دارم به اکرام زید عقیب مجیئه، ولذا شوق به این مقید مستتبع شوق به قیدش هم که مجیء زید هست می باشد. ولکن مجیء زید اُخذ بنحو لا یکون متعلقا للامر. چرا؟ برای اینکه مهم این است که زید بدون دعوت وطلب مولا بیاید و از او پذیرائی بشود. او مهم است. اما مولا شوق دارد به این مقید. اگر زید نیاید مولا ناراحت است که چرا ملاک اکرام زید عقیب مجیئه از من فوت شد.

این فرمایش آقای صدر یعنی اینکه در واجب معلق باید آن قید استقبالی همیشه شرط استیفاء ملاک باشد. یعنی ملاک فعلی است و لکن آن قید استقبالی شرط استیفاء ملاک است.

ما برای اینکه این فرق شرط الاتصاف با شرط الاستیفاء را توضیح بدهیم برای توضیح بیشتر یک مثال عرفی می زنیم که قبلا هم زدیم، می گفتیم: شرط الاتصاف شرط الاحتیاج است، اصلا اگر این شرط الاتصاف به وجود نیاید ما احتیاج نداریم به این فعل. مثل سرما برای لباس گرما پوشیدن. اگر سرما نباشد اصلا لباس گرم پوشیدن ملاک ندارد و ما محتاج نیستیم به لباس گرم پوشیدن. اما تمکن از خریدن لباس گرم، او شرط استیفاء است. یعنی اگر هوا سرد است ولی این یتیم تمکن ندارد از تحصیل لباس گرم. خب قدرت بر تحصیل لباس گرم شرط استیفاء ملاک است. ولذا این یتیم در این سرما می لرزد، اما چون تمکن ندارد از تهیه لباس گرم، ملاک از او فوت می شود. شرط الاستیفاء یعنی شرط وجود محتاج الیه مثل قدرت بر تحصیل لباس کرم. ولکن سرما شرط الاتصاف است یعنی شرط الاحتیاج است. در فقه هم استطاعت برای حج شرط الاتصاف است. اما وضوء برای نماز شرط الاستیفاء است. یعنی کسی که مستطیع نیست محتاج لزومی نیست به حج عن استطاعة. ولذا این آقایی که مستطیع نیست اصلا ملاک ملزم حج از او فوت نمی شود. مثل این است که سرما نیامد، ملاک ملزمی پیدا نمی کند لباس گرم پوشیدن. اما وضوء اینطور نیست. کسی هم که وضوء ندارد نماز با وضوء در حق او ملاک دارد. کسی که وضوء ندارد الصلاة مع الوضوء در حق او ذا ملاک است و او محتاج است به صلاة مع الوضوء. منتهی تا وضوء نگیرد ملاک صلاة مع الوضوء استیفاء نمی شود.

فرق بین حج عن استطاعة با صلاة عن وضوء این است. ملاک حج عن استطاعة فقط در مورد کسی است که مستطیع باشد. کسی که مستطیع نیست اصلا نیاز ملزم ندارد به حج عن استطاعة. وملاک ملزم در حق او اصلا فعلی نیست تا بگوئیم این آقا فات منه الملاک الملزم. ولکن صلاة عن وضوء برای کسی که وضوء ندارد ملاک ملزم دارد. ولذا این آقائی که وضوء نگرفت فات منه الملاک الملزم فی الصلاة عن وضوء.

این را برای این توضیح دادم که ملاک در حج هم قائم است به حج عن استطاعة. در نماز هم قائم است به صلاة عن وضوء. این مهم نیست. مهم این است که حج عن استطاعة برای غیر مستطیع ملاک ملزم ندارد، او محتاج نیست به حج عن استطاعة، ولذا از او فوت نمی شود این ملاک. اما کسی که وضوء ندارد صلاة عن وضوء در حق او ملاک ملزم دارد و یفوت منه الملاک. او محتاج است به نماز با وضوء، واگر وضوء نگیرد از او ملاک ملزم فوت می شود.

حالا مرحوم آقای صدر می گوید: فرق واجب معلق با واجب مشروط این است که در واجب معلق آن قید شرط الاستیفاء بالملاک است. ولذا به مرحوم صاحب فصول اشکال نمی کنیم که آقا چطور وجوب فعلی است و آن قید، قید واجب است. چه اشکالی دارد. در واجب مشروط نمی شد وجوب فعلی باشد و مرض قید واجب باشد. چرا؟ اگر در واجب مشروط فرض می کردید شرط، شرط الاستیفاء است نه شرط الاتصاف، آقای صدر می گوید من اشکال نمی کردم، آنوقت می شد مثل واجب معلق. ما هم قبلا در واجب مشروط گفتیم اشکال آقای صدر به آن واجب های مشروطی است که شرطش شرط اتصاف به ملاک است. والا اگر شرط، شرط استیفاء ملاک باشد مشکلی ندارد، حتی اگر آن شرط استیفاء ملاک لازم التحصیل نباشد. چرا؟ برای اینکه مولا در جائی که می بیند مثلا مجیء زید شرط استیفاء ملاک است در اکرام. یعنی اگر زید نیاید ملاک اکرام او از مولا فوت می شود. اشکال ندارد، وجوب فعلی می آورد، متعلقش اکرام زید علی تقدیر مجیئه به نحو واجب معلق است. اگر می گوئید مولا شوق پیدا می کند به مجیء زید، می گوئیم بله شوق پیدا می کند، چون شرط الاستیفاء است. اما چرا واجب التحصیل نیست؟ برای اینکه اٌخذ مجیء زید بوجوده الاتفاقی قیدا للواجب. یعنی چی؟ یعنی مولا یکوقت می گوید اکرام مقید به مجیء زید را ایجاد کنید ولو به اینکه تلاش کنید زید بیاید. این می شود واجب منجز. اما یکوقت می گوید اکرام کنید زید را علی تقدیر مجیئه، این معنایش این است که مجیء زید بوجوده الاتفاقی قید واجب است. یعنی مصلحت نبود که شما را الزام کنند به اینکه کاری کنید که زید بیاید. بلکه مصلحت در این بود که مجیء زید تحت طلب نرود. چرا؟ یا بخاطر اینکه مصلحت در این است که شما به سختی نیفتید. تلاش برای آمدن زید سخت است کار هر کس نیست، مولا نمی خواهد شما را به سختی بیندازد، در عین حالی که مجیء زید شرط استیفاء ملاک است. و گاهی هم اصلا اگر امر کند به اینکه کاری بکنید که زید بیاید، آن آمدن زیدی که به دنبال عمرو محقق می شود او وافی به ملاک نیست. وقت زید نمک گیر نمی شود، می گوید از قبل برنامه ریزی کردند همه را دعوت کردند ما را هم دعوت کردند و اکراممان کردند. نه، ملاک در این است که زید خودش بیاید بکر او را اکرام کند. اگر گفته باشد کاری کنید که زید بیاید آن مجیء زید به دنبال عمرو چه بسا وافی به ملاک نیست.

سؤال وجواب: آقای صدر بحث ثبوتی می کند، بحث اثباتی نمی کند. هر کجا که آن قید استقبالی شرط استیفاء باشد (طبق مناسبات حکم وموضوع) در این صورت واجب معلق مشکلی ندارد.

البته آقای صدر عقیده اش این نیست که شرط استیفاء حتما باید واجب معلق باشد. نخیر، همان شرط استیفاء می تواند واجب مشروط باشد. مولا واجب کند اکرام زید را و این وجوب را مشروط کند به مجیء زید، بعد از مجیء زید وجوب اکرام او فعلی بشود، ولو مجیء زید شرط استیفاء باشد. آقای صدر می گوید واجب مشروط هم می تواند شرط برای او شرط استیفاء باشد.

سؤال وجواب: شرط استیفاء می تواند به نحو واجب مشروط باشد، که وجوب هم بعد از تحقق مجیء زید بیاید. چرا؟ برای اینکه درست است که مجیء زید شرط استیفاء است، اما مصلحت در این بود که شمای مکلف نسبت به مجیء زید مطلق العنان باشید و به سختی نیفتید برای اینکه تلاش کنید که زید بیاید. یا عرض کردم گاهی مصلحت در این است که زید مجیئش اتفاقی باشد نه من ناحیة الامر المولی به. ولذا می تواند واجب مشروط اخذ کند.

پس واجب مشروط لزوما اینطور نیست که شرط او شرط الاتصاف باشد. می تواند شرط الاستیفاء باشد، منتهی مصلحت در این است که به آن شرط امر نکنند. اما آقای صدر می گوید واجب معلق حتما اینطور است که آن قید استقبالی شرط الاستیفاء است.

سؤال وجواب: اگر واجب معلق آن قید استقبالی اش مقدور بود، نه مثل طلوع فجر که غیر مقدور است، اگر مقدور بود پس چرا مولا به نحو واجب منجز به او امر نکرد و او را تحت طلب نیاورد؟ بلکه فقط گفت بر تو از الان واجب است اکرام زید علی تقدیر مجیئه. حالا یا باید بخاطر این باشد که مصلحت در مرخص العنان بودن مکلف باشد نسبت به این قید، یا اصلا آن چیزی که دخیل در استیفاء ملاک است مجیء اتفاقی زید باشد. مثال عرفی اش این است که (مولای ما که در روایت فرموده: لولا أن اشق علی امتی لأمرتهم بالسواک) اگر یک مولای عرفی فرمود: لولا أن اشق علی امتی لأمرتهم بشراء المسواک ولکن یجب السواک علی تقدیر وجود المسواک فی البیت. می شود واجب معلق به نظر آقای صدر. از الان گفت یجب السواک علی تقدیر وجود المسواک فی البیت. چرا؟ برای اینکه وجود مسواک فی البیت شرط استیفاء است. شرط اتصاف که نیست. اگر مسواک هم در بیت نباشد مصلحت مسواک زدن فوت می شود. اما مصحلت تسهیل بر مکلف اقتضاء می کرد که مولا جوری امر نکند که مکلف مجبور بشود ساعت دوازده شب برود داروخانه شبانه روزی مسواک بخرد. می گوید نه آن سخت است. یجب السواک علی تقدیر وجود المسواک. آقای صدر می گوید این واجب معلق است اشکالی ندارد؟ چرا؟ برای اینکه وجود المسواک فی البیت شرط استیفاء است. پس چرا او را تحت طلب درآورد؟ چون مصلحت بود که مکلف مرخص العنان باشد نسبت به او، و الا از دین و مولا زده می شد.

 اقول: به نظر ما فرمایش آقای صدر ناتمام است. چه اشکالی دارد در واجب معلق این قید شرط اتصاف به ملاک باشد. اصلا اگر طلوع الفجر نشود ملاک ندارد روزه گرفتن. ولی مولا می بیند که طلوع فجر خواهد شد. این طلوع فجر که شرط اتصاف است محقق خواهد شد، ولذا از حالا امر می کند به صوم عند طلوع الفجر. طلوع الفجر شرط اتصاف است ولی محقق خواهد شد.

سؤال وجواب: حتی ممکن است مبغوض هم باشد، ولی مبغوضی است که مولا می بیند یتحقق. ...در جائی که شوق به مقید فرع بر وجود قید است، یعنی می گوید حال که این قید هست من شوق دارم به تحصیل مقید. یکوقت این وجود قید مسلّم نیست، اما یکوقت نه، وجود قید مسلّم است. مولا به عنوان مشرّع می گوید چه من بخواهم و چه نخواهم طلوع فجر خواهد شد. چه بخواهم چه نخواهم زمستان خواهد رسید و سرما می آید. چه بخواهم و چه نخواهم گرمای قم در انتظار شما است. خب از حالا می گوید بر شما واجب است که در گرمای قم کولر روشن کنید. گرمای قم شرط اتصاف است دیگر. والا اگر در سیبری بودید که دیگر احتیاجی به کولر نبود. گرمای قم شرط اتصاف کولر روشن کردن است به ملاک، ولی مولا وقتی می بیند گرمای قم در انتظار تک تک شما است، می گوید بر شما واجب است که در گرمای قم کولر روشن کنید. می شود واجب معلق دیگر.

پس اگر مضمون التحقق است، مولا می گوید از حالا بر شما واجب است که در گرمای قم کولر روشن کنید. چون مولا علم دارد به تحقق گرمای قم. در طول علمش به گرمای قم که در ماه های آینده در انتظار شما است، این منشأ می شود که مولا شوق پیدا کند به حصه. شوق پیدا کند به کولر روشن کردن در گرمای قم. شوق به کولر روشن کردن در گرمای قم اگر فرع بر این باشد که مولا احراز کرده است که گرمای قم در انتظار شما است، این شوق به حصه (یعنی شوق به روشن کردن کولر در گرمای قم) چون این شوق فرع بر این است که مولا احراز کرده که گرمای قم در انتظار است، هیچوقت به دنبالش شوق به تحقق گرما نیست. مولا می گوید من از گرمای قم خوشم می آید؟! خودم گفتم که هر کس می تواند از گرمای قم فرار کند (حضرت امام ره تابستان ها مسافرت می رفتند می فرمودند تعجب می کنم اینهایی که در قم می مانند چطوری می توانند با این گرما درس بخوانند). ولی اهالی قم گرمای قم در انتظار آنهاست. مولا می گوید ای اهالی قم، از حالا بر شما واجب است روشن کردن کولر در گرمای قم. می پرسند مولا حالا چرا الان واجب کردی؟ می گوید می ترسم کولر گیرشان نیاید. باید بروند کولر بخرند بعد نصب بکنند طول می کشد. روزی که هوا گرم شد طرف می گوید کولر ندارم تازه دنبال وام است که کولر بخرد و بعد برود یکی را بیاورد نصب کند دیر می شود. می گوید از حالا بر تو واجب است روشن کردن کولر در گرمای قم. از حالا واجب می کند که ما برویم دنبال تهیه مقدمات. با اینکه گرمای قم شرط اتصاف است.

این در صورتی است که گرمای قم در آینده قطعی الحصول است.

سؤال وجواب: آقای صدر می گوید باید حتما شرط الاستیفاء باشد. ...در جائی که مولا احراز کند وجود قید را در خارج و در طول احراز وجود قید در خارج موللا شوق پیدا می کند به ایجاد مقید. شوق به ایجاد مقیدی که فرع بر علم به وجود قید است این ممکن نیست موجب شوق به قید بشود. چون شوق به مقید اصلا معلول و فرع بر علم به وجود قید است. مولا می گوید حالا که من می دانم گرمای قم در انتظار شماست، شوق پیدا می کنم شما کولر روشن کنید در گرمای قم. و الان شوق دارم به کولر روشن کردن شما در گرمای قم. ولذا بروید تحصیل مقدمات کنید. اینکه مشکل ندارد.

اما در جائی که مضمون التحقق نیست، شرط اتصاف است و مضمون التحقق نیست. مثل اینکه اگر گرمای پنجاه درجه بود کولر گازی تهیه کنید و دیگر کولر آبی به درد نمی خورد. گرمای پنجاه درجه مضمون التحقق نیست. در این صورت جناب آقای صدر! مرحوم صاحب فصول واجب معلق را برگرداند به واجب مشروط به شرط متأخر. به صاحب فصول ایراد نکنید. صاحب فصول می گوید: همان گرمای پنجاه درجه قم که معلوم نیست به وجود بیاید یا نه، مولا او را شرط الوجود قرار داده منتهی شرط متأخر وجوب. می گوید اگر در این پنج ماه آینده گرمای پنجاه درجه به وجود می آید از حالا بر شما واجب است که کولر گازی در آن گرمای پنجاه درجه روشن کنید. می پرسیم چرا از الان بر ما واجب کردید؟ می گوید برای اینکه مقدمات را تحصیل کنید، بروید دنبال وام وضامن پیدا کنید بلکه بتوانید کولر گازی بخرید.

پس اشکال آقای صدر به صاحب فصول وارد نیست. صاحب فصول می گوید واجب معلق واجب مشروط به شرط متأخر است. خب آن شرط متأخر ممکن است شرط اتصاف باشد و مضمون التحقق هم نباشد. اصلا صاحب فصول تصریح می کند و می گوید: یصح أن یکون وجوب الواجب علی تقدیر حصول امر مقدور فیکون بحیث لا یجب علی تقدیر عدم حصوله، و علی تقدیر حصوله یکون واجبا من الآن. می گوید اگر گرمای پنجاه درجه قم در ماه آینده پیش می آید که شرط متأخر است، از حالا بر تو واجب است روشن کردن کولر گازی در آن گرمای پنجاه درجه. اسم این را می گذارد واجب معلق.

سؤال وجواب: وقتی شرط متأخر وجوب شرط اتصاف شد، خود آقای صدر هم اشکال نمی کند که شرط متأخر وجوب شرط الاتصاف باشد. و صاحب فصول این را می گوید.

و به نظر ما این اشکالات به صاحب فصول وارد نیست.

سؤال وجواب: خود آقای صدر وقتی کلام صاحب فصول را توجیه کرد، گفت به لحاظ قیدهایی که مضمون التحقق نیست واجب معلق مصداق واجب مشروط به شرط متأخر است. خود آقای صدر این را گفت. وقتی واجب مشروط به شرط متأخر شد خب شرط متأخر بشود شرط الاتصاف چه می شود.

فرق می کند با بیان مرحوم شیخ. مرحوم شیخ اصلا می گفت واجب مشروط وجوبش فعلی است و هیچ شرطی ندارد. نه شرط مقارن دارد و نه شرط متأخر. ...برگشتید به بحث واجب مشروط. ما که می گوئیم در واجب مشروط تعلق می گیرد وجوب و شوق به مفاد قضیه شرطیه نه به مقید. او را که در بحث واجب مشروط جواب دادیم. گفتیم شوق به مفاد قضیه شرطیه مستتبع شوق به شرط آن نیست. شوق دارد به شرب الماء علی تقدیر المرض، و این شوق به مفاد قضیه شرطیه مستتبع شوق به تحصیل شرط نیست. فعلا بحث واجب معلق هستیم.

پس اشکال اولی که به صاحب فصول گرفته بودند گذشت.

#### اشکال دوم (اشکال محقق نهاوندی)

اشکال دوم به صاحب فصول: محقق نهاوندی گفته است: همانطور که اراده تکوینیه محال است از مراد منفک بشود، الان اراده تکوینیه بکنم اما مرادم روزه فردا باشد، این محال است. فکذلک الارادة التشریعیة، محال است که امروز مولا اراده تشریعیه بکند نسبت به صوم فردا.

ببینیم این کلام محقق نهاوندی اصلا معنای مفهومی دارد یا نه.